

کاربرد ضرب‌المثل‌های فارسی در غزلیات بیدل

حسن ذوالفقاری^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

سید مهدی طباطبایی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

(از ص ۵۷ تا ۷۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۵/۲۰، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۲۲

چکیده

مَثَل به‌عنوان «ستون فرهنگ مردم» و یکی از اقسام ادبی، همواره محل توجه شاعران بوده است تا جایی که کاربرد آن به همراه تمثیل و استشهداد، یکی از ویژگی‌های سبکی در تاریخ ادب فارسی به‌شمار می‌آمده است. در دوره‌های تاریخی ادب فارسی، رویکرد شاعران به مَثَل یکسان نبوده است و هر چه خط سیر تاریخ ادبیات را از آغاز تاکنون ادامه می‌دهیم، در سده‌های اخیر، به دلیل پیوند بیشتر ادبیات با زبان و فرهنگ عامه، این رویکرد پر رنگ‌تر می‌شود. سبک هندی را می‌توان نقطه عطف کاربرد مَثَل در ادب فارسی دانست که آن را به یکی از معیارهای سنجش توانمندی شاعران تبدیل کرد و شاعران این دوره، افزون بر انعکاس امثال رایج در اشعار خود، در این موضوع نوآوری و مَثَل‌های تازه‌ای در ادب فارسی رونمایی کردند. بیدل از جمله شاعرانی است که مَثَل در اندیشه او جایگاهی ویژه دارد و کمتر غزلی از اوست که مثلی را در خود جای نداده باشد. این پژوهش در پی آن است تا با بررسی میزان و چگونگی تأثیرپذیری بیدل از امثال فارسی، نمونه‌هایی از ارسال مَثَل‌ها و ابیات مَثَل شده او به دست دهد. روش پژوهش به صورت اسنادی و با استفاده از امکانات کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل محتوا و طبقه‌بندی داده‌هاست.

واژه‌های کلیدی: بیدل، ضرب‌المثل، سبک هندی، امثال منظوم.

zolfagari_hasan@yahoo.com

۱. رایانامه نویسنده مستول:

۱. مقدمه

از ویژگی‌های زبان فارسی، بسامد زیاد مَثَل در آن است؛ به طوری که می‌توان ادعا کرد شعر فارسی و مثل، همسایه دیوار به دیوارند. شاعران و نویسندگان همواره برای آنکه به لطف و شیرینی و رسایی کلام خود بیفزایند، از مثل بهره جسته‌اند و بسیاری از مثل‌ها نیز حاصل رواج اشعار و جمله‌های معروف شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان بوده است. این تعامل از طرفی بر غنای ادب فارسی افزوده و از طرف دیگر، زبان مردم را پرمایه ساخته است. در اینجا به چند نکته درباره مثل اشاره می‌کنیم:

۱. مثل به دلیل ویژگی‌های ذاتی چون ایجاز، آهنگ، زمینه استعاری، رسایی، فصاحت و گیرایی، جنبه‌های بالای اندرزی و رواج؛ از جمله اقسام بیست و چهارگانه ادبی محسوب می‌شود که بر غنای شعر شاعران افزوده است. بازتاب گسترده ارسال مثل در شعر شاعران، مبین این موضوع است.

۲. مثل‌های فارسی منثور یا منظوم‌اند و مثل‌های منظوم نیز یا به طریق ارسال مثل در شعر شاعران استفاده شده‌اند یا اشعار معروف به صورت مثل درآمده‌اند؛ گوینده این اشعار گاه نامعلوم است.

۳. درج یک یا دو مثل در شعر را «ارسال مثل» یا «ارسال‌المثلین» می‌گویند. شاعر گاه عین مثل یا مضمون مثل را در شعر خود می‌آورد و گاه نیز خود شعر به دلیل شهرت و رواج، مثل می‌شود. تمامی این موارد در حوزه امثال منظوم فارسی بررسی می‌شود.

۴. ارسال مثل با تمثیل متفاوت است؛ زیرا ارسال مثل کاربرد ضرب‌المثلی است که از قبل وجود داشته است، اما تمثیل تنها ذکر مثالی برای اثبات یا استحکام اندیشه‌ای است. ارسال مثل با اسلوب معادله نیز متفاوت است؛ اگرچه در هر دو، مصراع نخست تقریر مسئله و مصراع دوم توجیه آن است، مصراع دوم در اسلوب معادله ساخته شاعر است، ولی در ارسال مثل، ضرب‌المثلی مشهور است. ارسال مثل با تضمین نیز از آن حیث متفاوت است که تضمین، استفاده از شعر شاعری معروف یا غیر معروف است؛ اما اگر شاعر معروف باشد، می‌تواند حکم ارسال مثل نیز پیدا کند.

تفاوت ارسال مثل با تلمیح نیز در آن است که تمامی ارسال مثل‌ها تلمیح هستند، اما تمام تلمیحات حکم ارسال مثل ندارند. ارسال مثل به مصرف و رواج داستان مندرج در شعر بستگی دارد. ارسال مثل با کلام جامع نیز متفاوت است؛ زیرا کلام جامع تنها استفاده از اشعار مشهور و حکمت و موعظه است، نه ضرب‌المثل.

۵. کمیت کاربرد مثل‌ها نشان می‌دهد که شاعران سبک عراقی بیش از شاعران سبک خراسانی و شاعران سبک هندی بیش از دو سبک دیگر، از مثل‌های منظوم بهره جسته‌اند که شاید دلیل مهم آن، ورود جنبه‌های اجتماعی در شعر شاعران به لحاظ زبانی، سبکی و اندیشه‌ای باشد.

۶. گاه شاعران در استفاده از ضرب‌المثل، نام محل، راوی و منبع را نیز ذکر می‌کنند. از ضرب‌المثل‌ها با عنوان «دستان»، «داستان» و «دستان‌زد» نیز در شعر شاعران نام برده شده است. نکته دیگر اینکه بیت چهارم اغلب رباعی‌های معروف، حکم ضرب‌المثل یافته و رایج شده است (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۹۸).

درباره امثال منظوم شعری تألیفات فراوانی انجام گرفته است که از میان آنها کتاب‌های *امثال منظوم احمد اخگر* (۱۳۱۸)، *امثال شعر فارسی نوشته حمید شعاعی* (۱۳۵۱)، *امثال سائره و پندهای موزون به کوشش زهرا مزارعی* (۱۳۷۶)، *مثل‌ها و حکمت‌ها در شعر شاعران قرن سوم تا یازدهم تألیف رحیم عقیفی* (۱۳۷۱)، *امثال موزون در ادب فارسی نوشته رضا بشیری مؤدب* (۱۳۷۵)، *ضرب‌المثل‌های منظوم فارسی نوشته محمدعلی حقیقت سمنانی* (۱۳۷۴)، *ضرب‌المثل‌های شعر فارسی و ریشه تاریخی آن* تألیف محمد عبادزاده کرمانی (۱۳۷۰) و *ضرب‌المثل‌های منظوم نوشته حسین خرمی* (۱۳۷۳) را می‌توان نام برد. به طور خاص و در زمینه ارسال‌المثل در شعر شاعران نیز کتاب‌های *ارسال مثل در شعر حافظ* نوشته محمدی برازجانی (۱۳۷۴)، *ارسال مثل در شعر فردوسی و ارسال مثل در مثنوی نوشته منصور مؤید* (۱۳۷۳) تاکنون منتشر شده است (ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۷۷ - ۵۳)، اما درباره ضرب‌المثل‌های بیدل کار درخوری صورت نگرفته است؛ چرا که لازمه چنین پژوهش‌هایی وجود تصحیحی منقح از دیوان شاعران

است که متأسفانه ادب فارسی تا به امروز از داشتن تصحیح انتقادی کلیات بیدل محروم بوده است.

۲. تعریف مفاهیم کلیدی

۱-۲. مثل: عبارت کوتاهی است که از باورها، یافته‌ها، تجربیات و خرد جمعی هر قوم حکایت می‌کند؛ به بیان دیگر، «جمله‌ای کوتاه، رسا، رایج، اغلب آهنگین، استعاری و اندرزی و اخلاقی است که حاصل تجربیات مردم است و بین آنان مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر اندک به کار می‌برند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ۲۵).

۲-۲. ارسال مثل: در ترجمان‌البلاغه می‌خوانیم: «یکی از جمله بلاغت آن است که شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن به راه مثل بود» (رادویانی، ۱۹۴۹: ۸۴). مؤلفان کتب بدیع، چنین کاربردی را در شعر و نثر «ارسال مثل» خوانده‌اند.

۳-۲. امثال منظوم: امثال منظوم، بیت یا مصراع‌ی با وزن عروضی است که صنعت تمثیل و ارسال مثل دارد و میان مردم رواج یافته است. شعر برخی از شاعران به دلیل روانی، شهرت و درون‌مایه مؤثر آن همین حالت را پیدا می‌کند؛ یعنی مثل یا حکمت محسوب می‌شود و دانش‌آموختگان و اهل ادب از آن بهره می‌جویند، اما نمی‌توان آنها را ضرب‌المثل دانست.

۴-۲. امثال بیدل: از ویژگی‌های سبک هندی، بسامد فراوان اسلوب معادله و تمثیل در آن است و بیدل به‌عنوان یکی از دو قلّه این سبک، مثل و مثل‌واره‌های زیادی را در آثارش به کار گرفته است. در این پژوهش، افزون بر واکاوی کاربرد و همچنین تقسیم‌بندی ابیات و مصرع‌های بیدل که مفهومی چونان «مَثَل» دارند، صد مثل برگزیده از وی ذکر و توضیح داده می‌شود.

۵-۲. بیدل دهلوی: از شاعران صاحب‌سبک زبان و ادبیات فارسی است که با «خلاف‌آمد» پنداری خود، خیال و تأمل را در شعر فارسی به نقطه اوج خود رسانید. او را

کاربرد ضرب‌المثل‌های فارسی در غزلیات بیدل ۶۱

دیرآشنا‌ترین چهره شعر فارسی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۰)، شخصیتی همه فن حریف در عرصه شعر (آرزو، ۱۳۸۷: ۴۳) و دانشمندترین شاعر فارسی‌زبان عصر خویش (کاظمی، ۱۳۸۷: ۲۹) دانسته‌اند. بیدل در صف اول شعرا است که در جودت و تنقیه و سرگی الفاظ، کامیابانه کوشیده است (سلجوقی، ۱۳۸۸: ۱۱۴)، اما شعر او بر اثر بی‌اعتنایی به موازین طبیعی زبان فارسی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۹) و تراحم خیال (حسینی، ۱۳۷۶: ۱۷) دچار ابهام شده است.

۳. کاربرد مثل در غزلیات بیدل

۳-۱. شیوه‌های کاربرد امثال در غزلیات بیدل: بیدل از مثل به چند گونه در شعر خود استفاده می‌کند:

الف. گاه عین مثل رایج را در شعر درج می‌کند؛ مثال:

- آن قدر فرصت ندارد آفتاب روی بام (بیدل، ۱۳۴۱: ۹۴۱): آفتاب لب بام است.
- از مکافات عمل غافل نباید زیستن (همان: ۲۱۱): از مکافات عمل غافل مشو/ گندم از گندم بروید جو ز جو
- افعی‌گزیده می‌رمد از شکل ریسمان (همان: ۱۰۴۷): مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.
- ای بی‌خردان! سنگ به دندان که شکسته است؟ (همان: ۲۶۱): دندان خود را به سنگ مزن.
- بر رگ مرده که نشتر زده است؟ (همان: ۲۹۴): بر رگ مرده نیشتر نزنند.
- خیره می‌بیند چو مو در دیده کس جا گرفت (همان: ۳۲۵): مثل موی در چشم
- رمه به گرگ سپردن شبانی هوس است (همان: ۱۹۳): به گرگ گفتند: «تو را چوپانی داده‌اند»، گریه کرد. گفتند: «چرا می‌گریی؟» گفت: «می‌ترسم دروغ باشد».
- کچی به در نتوان برد از دم عقرب. (همان: ۱۶۲): به عقرب گفتند: «دُم‌ت کج است.» گفت: «کجایم راست است؟».
- هرکجا خواهی برو، لیک از گلیمت پا مکش. (همان: ۷۶۴): پا به اندازه‌ی گلیم دراز باید کرد

ب. در برخی از مثل‌ها، به مضمون ضرب‌المثل اشاره می‌کند نه عین آن؛ مثال:

- به سعی کوفتن‌ها گرم کردم آهن سردی. (همان: ۲۹۴): آهن را تا گرم است باید کوبید.
- پُرکهنه شد تیمم، اکنون وضو به دریا. (همان: ۱۱۷): جایی که آب است، تیمم روا نیست.
- کوشش ابر محال است کند دریا خشک. (همان: ۷۹۸): دریا هر اندازه خشک شود، باز هم تا زانو آب دارد.
- هر دل المی دارد و هر آینه رنگی. (همان: ۱۱۴): آینه آینه را دیده رنگ می‌گیرد، آدمی آدمی را دیده پند.
- از شکستن دست در گردن حمایل می‌شود. (همان: ۵۹۵): دست شکسته وبال گردن است.

ج. در گروهی دیگر با توجه به مضمون امثال دیگر، شعری ساخته که در حکم مثل است و گاه آن را شاعران دیگر در شعر خود آورده‌اند؛ مثال:

- هر کج بر عضو مرده مالش روغن چه می‌کند؟ (همان: ۴۲۵)
- به خاک از فرش زرین طفل رنگین‌تر کند بازی (همان: ۱۱۶۱).
- هر کجا بینی، پریشان با پریشان آشناست. (همان: ۳۱۳): دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید.
- تا قیامت درس طفل ما نمی‌گردد روان (همان: ۱۰۲۴).
- تشنه چون گشتی، بمیر اما لب خود تر مکن (همان: ۱۰۱۵).
- درد دلی مگر دهد از دردسر فراغ (همان: ۷۸۹).
- بر سر مژگان چو اشک استاده‌ای، هشیار باش (همان: ۷۶۹).
- ای ز فرصت بی خبر! در هر چه هستی زود باش (همان: ۷۷۳).
- به حسن معنی کفر، آبروی ایمان باش (همان: ۷۵۲).

ز رمز معنی بیدل به حیرتم طغرل به حسن معنی کفر، آبروی ایمان باش

(طغرل احراری، ۱۳۳۴: ۱۴۱)

کاربرد ضرب‌المثل‌های فارسی در غزلیات بیدل / ۶۳

حبّذا طغرل که بیدل می‌سراید مصرعی برسر مژگان چو اشک استاده‌ای، هشیارباش

(همان: ۱۳۷)

حبّذا از مصرع بیدل که طغرل گفته است ای زفرصت بی‌خبر! درهرچه هستی زودباش

(همان: ۱۴۷)

• آب در ظرف سفالین می‌شود بسیار سرد (همان: ۵۳۶).

• سفالی که شد کهنه گردش مگرد / که از کوزه‌ی نو خورند آب سرد (قدسی‌مشهدی)

• آب دریا کم نمی‌گردد به غربال سحاب (بیدل، ۱۳۴۱: ۸۰۰).

• دریا تهی به چشمه‌ی غربال چون شود؟ (صائب: ۴۳۶)

• آبروی آتش افزون در زمستان می‌شود (بیدل، ۱۳۴۱: ۴۶۳).

• به خانه‌ای که پُر آب است، خواب دشوار است (همان: ۲۷۸).

• مباد دعوی کاری کنی که نتوانی (همان: ۱۱۱۶).

• محیط اگر نتوان بود، ابر نیسان باش (همان: ۷۷۵).

• می‌شود موی اسیران زود در زندان سفید (همان: ۵۸۵).

• هرکه در دود افتد، ار چشمش برون می‌گردد آب (همان: ۱۶۰).

۳-۲. تقسیم‌بندی محتوایی مثل‌ها در غزلیات بیدل

الف. مثل‌های برگرفته از محیط پیرامون: پاره‌ای از مثل‌های بیدل، برگرفته از محیط زندگی اوست؛ مثال:

• آب چون واماند از رفتار، لنگ است آسیا (همان: ۶۰).

• ارّه بی‌دندانه چون گردد، ببرد سنگ را (همان: ۹۵).

• از کاسه‌ی تهی است خروش گدا بلند (همان: ۶۲۰).

• بوسه داد اوّل رکاب، آن کس که بر مرکب نشست (همان: ۲۲۹).

• خانه روشن کن است روزن‌ها (همان: ۶۰).

• زور کمان دمی که نماند، کباده است (همان: ۲۶۳).

• فرد چو باطل شود، سرورق دفتر است (همان: ۲۳۵).

- کاسه تنبور مستی می دهد آهنگ را (همان: ۹۵).
- مهرة عرصه شطرنج به صد رفتار است (همان: ۲۴۴).
- نیست بی فال فنا، آشفتن موی فرس (همان: ۷۳۷).

ب. مثل‌های حکمی و تعلیمی دربردارنده اندیشه بیدل: هرچند برخی از این مثل‌ها را می‌توان زیرشاخه مثل‌های نوع نخست قرارداد؛ چون عموماً دربردارنده اندیشه‌های بیدل هستند و با زبان و لحن او بیان شده‌اند، به صورت جداگانه بررسی می‌شوند. این مثل‌ها، شامل نکات حکمی و تعلیمی‌اند و گاه در قالب وعظ و اندرز بیان شده‌اند:

- اندیشه خودبینی، از وضع ادب دور است (همان: ۳۹۰).
- تا باد چراغی نشوی، بی‌نفسی کن (همان: ۱۰۶۱).
- دیده بینا اگر نبود، دل دانا بس است (همان: ۳۱۵).
- رنج‌ها در عالم تسلیم راحت می‌شود (همان: ۱۸۵).
- کینه در طبع ملاپم نکند نشو و نما (همان: ۳۰۳).
- گر زبان در کام باشد، راز دل پوشیده نیست (همان: ۳۱۲).
- کسی که راست رود، خار چشم افلاک است (همان: ۲۳۷).
- گیرم که عقل کل شده‌ای، بی‌جنون مباش (همان: ۷۴۵).
- وعظ بی‌جا همه‌جا مردود است (همان: ۲۶۳).
- یوسفی کن گرت اسباب مسیحایی نیست (همان: ۱۵۴).

ج. مثل‌هایی با واژگان، ترکیبات و تعبیرات خاص بیدل: گونه دیگر مثل‌ها، عبارات کوتاهی هستند که رسیدن به مفهوم آنها، بدون آشنایی با هندسه ذهنی بیدل ممکن نیست. نکته مهم آن است که بسامد این‌گونه مثل‌ها در مقایسه با گونه‌های دیگر اندک می‌نماید:

- آبله پای شمع، درخور ناز عصاست (همان: ۲۸۹).
- آستینی که شد دراز، شکست (همان: ۳۰۴).
- از جوهر خود بر رخ آینه نقاب است (همان: ۲۲۵).

- از خشک‌لبی چاره ندارد به گهر، موج (همان: ۳۷۴).
 - زخم تا خنده‌فروش است، نمکدانی هست (همان: ۲۰۶).
 - روز سوار شب کند اسبِ چراغ‌پا (همان: ۷۷).
- «چراغ‌پا» وقتی است که اسب سرکش و بدقلق روی دو پا بایستد و دست‌ها را بالا بیاورد که این حالت برای سوار، خطرآفرین خواهد بود. مفهوم و ساختار این مصرع بیدل به قدری دشوار است که بعدها دست‌مایهٔ طبع‌آزمایی شاعران قرار گرفته است:
- «شخصی این مصرع که از ابیات میرزای بیدل است، در مجلسی ادبی خواند و چنین گفت: «آیا کسی می‌تواند مصرعی را پیش از این بسازد؟» گویند: غلامی بلغرامی که در مجلس حاضر بود، فی‌البداهه گفت: «غره مشو که ابلق ایام رام توست/ روز سوار شب کند اسبِ چراغ‌پا» و مورد تشویق حضار قرار گرفت.» (خضرای، ۱۳۸۲: ۳۲۵)
- عرق شد آینه آخر نفس گداخته را (بیدل، ۱۳۴۱: ۲۸).
 - کاسهٔ تنبور مستی می‌دهد آهنگ را (همان: ۹۵).
 - همان اخگر بود گر جمع گردد مشت آتش را (همان: ۱۱۹).
 - هم به‌قدر صیقل است آبِ وضو آینه را (همان: ۱۳۰).
- د. مثل‌هایی با مفهومی متضاد: از ویژگی‌های هر زبان، دگرگون شدن لحن، آهنگ و محتوای کلام با تغییر موقع و جایگاه سخن است؛ بر همین اساس، در بررسی مثل‌های بیدل به امثالی برمی‌خوریم که مفهومی عکس یکدیگر دارند. به چند نمونه از این قبیل توجه کنید:
- جمع با زینت نگردد جوهر مردانگی (همان: ۵۳).
 - زایل از زینت نگردد جوهر مردانگی (همان: ۱۳۴).
 - آدم آن است که جاه و حشمتش خر نکند (همان: ۵۹۰).
 - آدم نمی‌توان گفت آن را که خر نباشد (همان: ۵۴۸).
 - جز دردسر ندارد از موی سر فزودن (همان: ۱۰۴۳).
 - بر عضوها گران نیست بالانشینی از مو (همان: ۱۰۸۸).
 - آینه با خوب و زشت کار ندارد (همان: ۵۴۹).

- به جرم زشتی یک رو، هزار آینه رسوا شد (همان: ۴۲۴).
- بی طلبِ گاه و جو، گاو سرافکنده نیست (همان: ۳۳۸).
- شعله هم گاه ضعیفی می شود محتاجِ خس (همان: ۷۳۷).

۳-۳. تقسیم‌بندی زمانی مثل‌های غزلیات بیدل

از منظر تاریخی نیز می‌توان مثل‌های بیدل را در سه گروه طبقه‌بندی کرد:

الف. مثل‌هایی که نمونه‌های مشابه آن در شعر شاعران پیش از بیدل یافت می‌شود:

- این قدر خود را به ذوق فربهی لاغر مکن (بیدل، ۱۳۴۱: ۱۰۱۰).
- «در غم فربهی گوشت، تو لاغر گشتی» (مولوی، ۲۵۳۶: ۱۲۲۸).
- افعی گزیده می‌رمد از شکل ریسمان (بیدل، ۱۳۴۱: ۱۰۴۷).
- «ز ریسمان متنفر بود گزیده مار» (سعدی، ۱۳۷۱: ۵۴۲).
- آن قدر فرصت ندارد آفتاب روی بام (بیدل، ۱۳۴۱: ۹۴۱).
- «که آمد آفتابش بر لب بام» (سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۶۲۷).
- اختلاف وضع‌ها بیدل لباسی بیش نیست/ ورنه یک رنگ است خون در پیکر طاووس و زاغ (بیدل، ۱۳۴۱: ۷۹۱).
- «شاهد معنی درون پرده عزت یکی است/ در لباس صورت افتاده است چندین اختلاف» (جامی، ۱۳۶۲: ۲۹۴).
- نشئه صهبا نمی‌ارزد به تشویش خمار (بیدل، ۱۳۴۱: ۱۹۶).
- «می شبانه خمار سحر نمی‌ارزد» (جامی، ۱۳۶۲: ۱۴۵).
- آزادگان ز فکر رعونت منزّه‌اند (بیدل، ۱۳۴۱: ۲۵۶).
- «بر نمی‌دارد رعونت خاطر آزادگان» (صائب، ۱۳۸۳: ۳۶۰).
- آینه نمی‌باشد، آنجا که حیا باشد (بیدل، ۱۳۴۱: ۳۹۰).
- «به چشم آینه آب از حیا نمی‌گردد» (صائب، ۱۳۸۳: ۱۱۹۳).
- از حبابی پرده نتوان بر رخ دریا گرفت (بیدل، ۱۳۴۱: ۳۲۴).
- «شوکت دریا ننگد زیر دامن حباب» (صائب، ۱۳۸۳: ۲۹۷).

- از گشایش دست می‌شود گره چون تر شود (بیدل، ۱۳۴۱: ۶۱۹).
 - «چون گره تر شد به آسانی گشودن مشکل است» (صائب، ۱۳۸۳: ۸۷).
 - مومیایی چاره نتواند شکستِ شیشه را (بیدل، ۱۳۴۱: ۱۳۱).
 - «بهره‌ای از مومیایی نیست سنگ خاره را» (صائب، ۱۳۸۳: ۲۸۲).
 - مشکل است از روی خاکستر گذشتن مور را (بیدل، ۱۳۴۱: ۹۱).
 - «مور هیهات است بتواند ز خاکستر گذشت» (صائب، ۱۳۸۳: ۱۰۲۶).
 - از جرس مشکل که گردد ناله در منزل بلند (بیدل، ۱۳۴۱: ۵۹۴).
 - «به‌قدرِ دوری منزل جرس دایم فغان دارد» (کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۱۰).
 - پخته نتوان کرد ز آتش آرزوی خام را (بیدل، ۱۳۴۱: ۷۲).
 - «طمع خام نشد ز آتش حرمان پخته» (کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۹۰).
- ب. مثل‌هایی که نمونه‌های مشابه آن در شعر خودِ بیدل یافت می‌شود:
- ارّه بی‌دندانه چون گردد، ببرد سنگ را (بیدل، ۱۳۴۱: ۹۱).
 - «می‌شکافد سنگ را آن ارّه کش دندانه نیست» (همان: ۳۳۸).
 - از مکافات عمل غافل مباش (همان: ۲۱۱).
 - «از مکافات عمل ایمن نباید زیستن» (همان).
 - از همه‌جا به کوهسار زلزله بیشتر شود (همان: ۵۹۱).
 - «به طبع کوه اثر افزون‌تر است زلزله را» (همان: ۴۳).
 - اوج عزّت فروتنی دارد (همان: ۳۵۰).
 - «با عاجزان فروتنی آثار عزّت است» (همان: ۷۴۵).
 - ایستادن سنگ را مشکل بود بر روی آب (همان: ۱۵۸).
 - «به روی آب محال است ایستادن سنگ» (همان: ۸۰۱).
 - تا دانه به خود چشم گشوده است، نهال است (همان: ۱۶۵).
 - «هر دانه که از خاک برون جست، نهال است» (همان: ۲۵۷).
 - تا سیل می‌خرامد، ویرانه را عروسی است (همان: ۲۴۸).

- «در هجومِ گردِ سیل، آبادی ویرانه است» (همان: ۲۶۰).
- حلقه زنجیرِ نومید است از شیون در آب (همان: ۱۵۱).
- «ز زنجیری که در آب است، شیون بر نمی‌آید» (همان: ۶۵۷).
- مومیایی چاره نتواند شکستِ شیشه را (همان: ۱۳۱).
- «مومیایی چاره‌فرمای شکستِ شیشه نیست» (همان: ۲۴۱).
- سنگ چون گردد ملایم، مومیاست (همان: ۲۸۲).
- «سنگ این کهسار چون گردد ملایم، مومیاست» (همان: ۳۰۷).
- کجی به‌در نتوان برد از دم عقرب (همان: ۱۶۲).
- «آن نیست کجی کز دم عقرب به درآید» (همان: ۵۹۱).
- مور بیچاره اگر پر به در آرد، مگس است (همان: ۲۹۵).
- «پری چون مور گر پیدا کنم، حکم مگس دارم» (همان: ۸۴۵).

ج. مثل‌هایی که نمونه‌های مشابه آن در شعر شاعران هم‌زمان یا پس از بیدل یافت می‌شود:

- آینه در زنگبار، چاره ندارد ز زنگ (بیدل، ۱۳۴۱: ۲۸۶).
- «آینه در غبار بود زنگبار را» (حزین، ۱۳۸۷: ۳۰).
- تا صبح پاک می‌شود آخر حساب شمع (بیدل، ۱۳۴۱: ۷۸۳).
- «چون صبح دمد شمع سحرگاه تمام است» (حزین، ۱۳۸۷: ۱۶۲).
- رگ ابر بهار را ماند (بیدل، ۱۳۴۱: ۶۴۸).
- «هر موی بر تنم رگ ابر بهار بود» (حزین، ۱۳۸۷: ۱۱۱).
- چه پروا هدف را ز تیر هوایی؟ (بیدل، ۱۳۴۱: ۱۱۵۳).
- «نباشد بهره‌مندی از نشان، تیر هوایی را» (سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۱۶۲).
- آب در هر جا که بینی، زیر دست روغن است (بیدل، ۱۳۴۱: ۱۹۵).
- «می‌کند پامال خود یک قطره روغن آب را» (سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۱۵۵).
- از شکستن دست در گردن حمایل می‌شود (بیدل، ۱۳۴۱: ۵۹۵).

- «دستِ بشکسته مگر نیست وبال گردن» (شهریار، ۱۳۷۱: ۹۴۵).
- سیل تا مهمان نگرده، خانه‌ات آباد نیست (بیدل، ۱۳۴۱: ۳۶۷).
- «ز سیل خانه ما هست اگر که آباد است» (معلم، ۱۳۸۶: ۱۹۹).
- از زود یک دو گام به پیش است دیر من (بیدل، ۱۳۴۱: ۱۰۸۶).
- «آی ... / ای دریغ و حسرت همیشگی! / ناگهان / چه قدر زود / دیر می‌شود!» (امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۹).

با ارزیابی تاریخی مثل‌های بیدل، می‌توان ادعا کرد که او ضمن بهره‌گیری از پیشینه زبان فارسی در این موضوع، مثل‌هایی جدید را در ادب فارسی رونمایی کرده است که پس از او دیگران از وی تقلید کرده‌اند.

۴. مثل‌واره‌های بیدل

در ادامه، یک‌صد مثل‌واره بیدل با توضیحی مختصر درباره هر کدام ذکر می‌شود. کوشش بر این بوده است تا در این بخش، مثل‌هایی از بیدل ذکر شود که در بردارنده ویژگی‌های شاخص مثل در شعر باشد و در مباحث پیشین نیز به آنها اشاره نشده باشد. باید توجه کرد که این مثل‌ها تنها نمونه‌هایی از بیت یا مصرع‌های غزلیات بیدل هستند که شکل مثل دارند و اگر قرار بر احصاء تمام آنها باشد، در یک مقاله پژوهشی نمی‌گنجند.

- آب با آتش چو جوشی خورد، مُحَرَق می‌شود (بیدل، ۱۳۴۱: ۴۰۰): «خیر چون با شر پیوند خورد، به شر می‌گراید».
- آتش سوزان به چشم کودک نادان زر است (همان: ۲۱۷): «مذمت بی‌دانشی».
- آرایش گل، منت مشاطه ندارد (همان: ۱۹۱): «توصیف حسن خداداد».
- آنچه در آئینه روشن نبینی، زنگ اوست (همان: ۱۹۴): «صاف‌دلان، رنجیدگی را بروز نمی‌دهند».
- آهن قاتل چو لاغر گشت، سوزن می‌شود (همان: ۶۷۵): «ریاضت موجب کمال است».
- آئینه حقیقت دل نیست جز زبان (همان: ۱۰۳۲): «ظاهر از باطن خبر می‌دهد».

- از بار سایه نبود بر هیچ کس گرانی (همان: ۱۱۷۶): «ناتوانان مقبول همه هستند».
- از ترک برگ، نی به مقام نوا رسید (همان: ۴۶۲): «توصیه بر رفع تعلق و دل بستگی».
- از جبین سایه کم گردد سیاهی برطرف (بیدل: ۷۹۴): «تیره بختی و پستی همّت توأم اند».
- از ریشه زیر خاک، تلاش ثمر نرفت (همان: ۱۶۳): «همیشگی بودن کوشش».
- از سرمه روشنی نبرد چشم سرمه دان (همان: ۱۰۳۲): «نزدیکی آگاهی نمی آورد».
- از صدهزار ریشه، یکی دانه می کشد (همان: ۴۹۷): «هر چیز قابلیت کمال را ندارد».
- از هجوم پر پروانه زیان دارد شمع (همان: ۷۸۳): «بسیاری دوستان موجب زیان است».
- اگر بر سنگ افتد سایه، بی آزار می افتد (همان: ۵۶۳): «ناتوانان دیگران را آزار نمی دهند».
- امید منقطع نشود دام چیده را (همان: ۱۱۱): «آرزومند از آرزو دست بر نمی دارد».
- انبوهی هر جنس که دیدیم، دگان بست (همان: ۳۴۷): «کمال موجب کاستی است».
- این گاو مرده بار دو خر می کشد هنوز (بیدل: ۷۲۵): «مذمّت حرص و طمع».
- بادام تلخ را ندهد اعتبار، مغز (همان: ۷۲۷): «همنشینی صرف با بزرگان موجب اعتبار نخواهد شد».
- بادبانی نیست کشتی را به از بی لنگری (همان: ۱۱۱۸): «ترک تدبیر و دل بر تقدیر».
- باید ز شهر کوران، چون نور دیده رفتن (همان: ۱۰۱۲): «ترک بی بصیرتان».
- بت شکستی، مستعد آتش نمرود باش (همان: ۷۶۳): «آماده انتقام بودن».
- بود تپیدن بسمل به پیش طفلان رقص (همان: ۷۷۶): «ناآگاهی اهل زمانه از دردمندان».
- به جوع می مکد انگشت خویش طفل رضیع (همان: ۷۸۵): «طلبیدن هر آرامش بخشی، ارزشمند است».
- به گرمی فرق نتوان یافت رو از پشت آتش را (همان: ۱۱۹): «مهربانی یا عتاب معشوق بر عاشق یکسان است».

- به هر کجا اثر سجده‌ای است، مسجود است (همان: ۲۴۷). «نیازوناز قرین همدیگرند».
- بی‌تکلف رشته را گر هست همتا، سوزن است (همان: ۲۸۱): «ناتوانان ناگزیر از همنشینی هم‌اند».
- بی‌خمیدن از زمین نتوان گهر برداشتن (همان: ۱۸۰): «تنها پیری است که آدمی را از رنج دنیا می‌رهاند».
- بیش دارد سایه دیواری که مایل می‌شود (همان: ۳۸۴): «ناآگاهی در پیری».
- بی‌عصا راه دهان معلوم باشد کور را (همان: ۹۵): «هیچ‌کس در راه رسیدن به منافع خود، به راهنما نیاز ندارد».
- پرتو خورشید را نتوان به زیر پا گرفت (همان: ۳۲۴): «نژادگی، تحقیر شدنی نیست».
- پشت کاغذ در نظر چپ می‌نماید نقش راست (همان: ۱۸۰): «خیرها را جلوه‌ش می‌دهد چرخ دورنگ».
- تا به دریا برسد سیل، شود صد جا خشک (همان: ۷۹۸): «وصول مقصود آسان نیست».
- تا قیامت یوسف ما بر نمی‌آید ز چاه (همان: ۱۱۱۴): «توصیف بی‌مشتری بودن».
- تا کی به رنگ سوهان، سر تا قدم ربودن؟ (همان: ۱۰۴۳): «مذمت حرص».
- تو بنما جاده تا من هم دهم عرض تک و پویی (همان: ۱۱۳۶): «در این دنیا مجالی برای تکاپو وجود ندارد».
- جز خم و پیچ از بزرگی حاصل دستار نیست (همان: ۲۶۹): «فراهم کردن اسباب ظاهری کمال برای بی‌استعداد، جز دردسر نخواهد داشت».
- چتر شاهی گر نباشی، سایه دیوار باش (همان: ۷۵۷): «نفعی به دیگران برسان».
- چون آستین دراز کنی، دست کوتاه است (همان: ۲۸۷): «فرجام جاه و مقام، رسیدن به خست و تنگ‌نظری است».
- چون به پستی می‌شود مایل، خوش‌آهنگ است آب (همان: ۱۴۸): «از دوران پیری نیز می‌توان لذت برد».

- خار و خس را همچو گل جا می‌دهد بر سر محیط (همان: ۷۸۰): «شفقت حال ضعیفان بر بزرگان ننگ نیست».
- خاری که به پای نخلد، مرهم ریش است (همان: ۲۹۲): «زحمتی که از آدمی دور باشد، بر او خوشایند و شیرین است».
- داده است قضا کارگه شیشه به مستی (همان: ۱۱۵۸): «مذمت بی سر و سامانی دنیا».
- داغ گشتن شعله را از پر زدن بخشد فراغ (همان: ۷۹۰): «مردن تنها راه آسایش».
- دخترِ رز فتنه‌ها می‌زاید از بی‌شوهری (همان: ۱۱۱۷): «خودسری موجب فتنه‌زایی».
- در این بساط به امیدِ بخیه، جیبِ مَدَر (همان: ۷۱۹): «پرهیز از تظلم و دادخواهی».
- در حقیقت ارّه شمشیر است، چون دندانِ ریخت (همان: ۱۹۵): «ظالم هیچ‌گاه از طینت خود دست برنخواهد داشت».
- درخور طول است چین‌هایی که دارد آستین (همان: ۱۰۱۴): «دستگاہت هر قدر بیش است، کُلفتِ بیشتر».
- دندانِ دمی که پیش فتد، لب‌گزنده است (همان: ۲۲۳): «تاوان بیهوده‌گویی، تحمل مکافات است».
- دیوار و درِ خانهٔ زنبور ز موم است (همان: ۱۸۰): «بی‌ملایمت نمی‌توان راه ستم را بست».
- رمز کرم و خست مردم ز گدا پرس (همان: ۷۳۰): «تجربه محک عیب و هنر».
- زبان از نرم‌گویی سرنگون افکند دندان را (همان: ۹۴): «ملایم‌طینتی، درشت‌خویان را تسلیم خواهد کرد».
- ساغر باده زمانی که تهی شد، جرس است (همان: ۱۷۱): «همه از ناداری شکوه دارند».
- سایه را بی‌جا نسازد قوتِ سیلاب‌ها (همان: ۱۴): «حوادث روزگار تأثیری بر ناتوانان ندارد».
- سگ دیوانه مُصلحش مَرَس است (همان: ۲۹۵): «گوشمال، ناهلان را اصلاح می‌کند».
- شعله هم دارد در این فصل احتیاج پوستین (همان: ۱۰۱۴): «مذمت پیری».
- شیشه تا در سنگ می‌باشد، پری است (همان: ۲۴۵): «خودنمایی موجب بی‌آبرویی».

- صد کوچه است در بن دندان خلال را (همان: ۳۱): «تأثیر کوشش ناتوانان».
- فارغ از جوش غبار است زمینی که نم است (همان: ۳۰۳): «کینه و کدورت در نرم خویان جایی ندارد».
- فروغ کلبه‌ام تا چند باشد شمع خاموشی؟ (همان: ۱۱۵۷): «شکوه از کمبود امکانات».
- قارون به زیر خاک، پی جمع مال رفت (همان: ۲۶۴): «زایل نشدن پستی فطرت».
- قطره در گرد یتیمی خشک چون شد، گوهر است (همان: ۲۳۸): «غربت و تنهایی موجب بلندی طبع خواهد شد».
- کرد آتش را وداع سنگ، خاکسترنشین (همان: ۱۰۳۰): «دوری از اصل موجب کاستی».
- کس نمی‌خواهد ته پا شیشه بشکسته را (همان: ۹۶): «زیان خویش نخواستن».
- کی تواند گشت بیدل، مار پنهان زیر پوست؟ (همان: ۱۹۸): «خرقه‌پوشی موجب پنهان ماندن ذات اهل حسد نخواهد شد».
- گر حرص عسل خواهد، پیش آی به زنبوری (همان: ۱۱۶۲).
- گر هلال آید به چشمت، ماه خواهی یافتن (همان: ۱۰۲۱): «پی بردن از فرع به اصل».
- گشاد دست نمی‌خواهد آستین طویل (بیدل: ۸۲۰): «بخشندگان، توانگر نیستند».
- گلی که برق خزان‌ش نزد، به چیدن رفت (همان: ۱۷۲): «همه گرفتار بلا و مصیبت‌اند».
- گوارا نیست آن آبی که شد در بیشتر پنهان (همان: ۱۰۶۸): «مجو نفع از نکوکاری که با بدگوهر آمیزد».
- گوشه‌گیر فتنه می‌باشد کمان را تا دم است (همان: ۳۰۹): «ظالم در فکر فساد است».
- مثال هر کس از آینه پیداست (همان: ۲۷۳).
- مردن به از خجالت بسیار زیستن (همان: ۱۰۱۵): «مذمت طول عمر».
- مشتری گردید سنگ و قیمت کالا شکست (همان: ۲۴۹): «توصیف کسادی بازار».
- مکن طعن برهنم گر کند از سنگ معبودی (همان: ۱۱۸۹): «مذمت زرپرستی».
- مگر بوزینه‌ای باشد که در چنبر کند بازی (همان: ۱۱۴۵): «شاد بودن در این دنیا برای اهل خرد میسر نیست».

- می‌شود در فربهی، در گوشت نایاب استخوان (همان: ۱۰۰۹): «نعمت و تمول، عیوب اهل جاه را می‌پوشاند».
- ناله ناقوس با لَبیک نتوان یافت کوک (بیدل: ۸۰۲): «پرواز هم‌جنس با هم‌جنس».
- نخیزد ناله از نی تا بود مغز استخوانش را (همان: ۴۳): «همه از مفلسی می‌نالند».
- نشئه جمعیت گوهر نباشد ژاله را (همان: ۹): «از راه تقلید نمی‌توان به ارجمندی رسید».
- نعمت همه آب است، چو دندان ز دهن رفت (همان: ۳۰۶): «پیری موجب حسرت است».
- نیست اظهار خلاف هیچ‌کس آینه را (همان: ۲۲): «اهل صفا دشمنی نمی‌کنند».
- نیست جز مرگ، نقد کیسه مار (همان: ۷۰۹): «بدسرشت مایه‌ای جز شر ندارد».
- هر خس‌وخاشاک نتواند فرورفتن در آب (همان: ۱۴۲): «دوری فرومایگان از شرمگینی».
- هر دانه که از خاک برون جست، نهال است (همان: ۲۵۷): «دنیاگریزی، راه رهایی».
- هر کجا تاجی است، آخر نقش پا خواهد شدن (همان: ۱۰۸۰): «تمام کمالات به نقصان منتهی خواهد شد».
- هر که را دیدیم درویش آمد و درویش رفت (همان: ۲۹۵): «در دنیا مجالی برای توانگری وجود ندارد».
- هرگز به هیچ جا نکند لنگر آفتاب (همان: ۱۴۰): «پویایی از نشانه‌های عزت و اعتبار».
- هشدار که بی‌پا نتوان ره به عصا رفت (همان: ۲۶۸): «برای هرکار، توانمندی لازم است».

۵. نتیجه

- نتیجه حاصل از این پژوهش را می‌توان در چند بند کلی ذیل بیان کرد:
- مثل در غزلیات بیدل بازتاب گسترده‌ای دارد و او برای غنی‌سازی زبان و نیز تشبیت ادعاهای خود در ذهن مخاطب، از مثل استفاده می‌کند.

- بررسی سبکی شعر بیدل بدون در نظر گرفتن مثل یا مثل‌واره‌های او کار پژوهش را ناقص خواهد کرد؛
- لازمه پی بردن به مفهوم برخی از مثل‌های بیدل، آشنایی با هندسه ذهنی اوست؛
- به دلیل قطع ارتباط شاعران پس از بیدل با سبک هندی، شاعران پس از وی، از مثل‌های او به طور گسترده استقبال نکردند؛
- با پیدایی انقلاب اسلامی و تغییر ساختار و محتوای شعر، موج جدیدی از رویکرد شاعران نسل انقلاب به بیدل به وجود آمد و بر همین اساس، در شعر امروز تقلیدهایی از مثل‌واره‌های بیدل مشاهده می‌شود.

منابع

- اخگر، احمد (۱۳۱۸)، *امثال منظوم*، روزنامه‌کانون شعرا.
- آرزو، عبدالغفور (۱۳۸۷)، *در خانه آفتاب*، تهران، سوره مهر.
- امین‌پور، قیصر، (۱۳۸۸)، *آینه‌های ناگهان*، تهران، افق.
- بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر (۱۳۴۱)، *کلیات بیدل*، با مقدمه خلیل‌الله خلیلی، کابل، دپوهنی مطعبه.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۶۲)، *کلیات*، تهران، کتاب‌فروشی هدایت.
- حزین لاهیجی، محمدعلی بن ابی‌طالب (۱۳۸۷)، *دیوان*، تصحیح بیژن ترقی، ویرایش سید وحید سمنانی، تهران، سنایی.
- حسینی، حسن (۱۳۷۶)، *بیدل، سپهری و سبک هندی*، تهران، سروش.
- خرمی، حسین (۱۳۷۳)، *ضرب‌المثل‌های منظوم*، قم، خرم.
- خضرابی، امین (۱۳۸۲)، *فرهنگ‌نامه امثال و حکم فارسی*، شیراز، نویدشیراز.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۵)، «کتاب‌شناسی ضرب‌المثل‌های فارسی»، *مطالعات ایرانی*، کرمان، زمستان، ش ۹، ۵۳-۷۹.
- _____ (۱۳۹۱)، «کاربرد ضرب‌المثل در شعر شاعران ایرانی»، *پژوهش‌نامه زبان و گوهر گویا*، بهار، ۱۶ (پیاپی ۲۱)، ۹۵-۱۲۲.
- _____ (۱۳۸۸)، *فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی*، تهران، معین.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۹۴۹)، *ترجمان البلاغه، به اهتمام احمد آتش*، استانبول، چاپ‌خانه ابراهیم.
- سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله (۱۳۷۱)، *کلیات*، مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، علم.
- سلجوقی، صلاح‌الدین (۱۳۸۸)، *نقد بیدل*، تهران، عرفان.

- سلمان ساوجی، جمال‌الدین (۱۳۸۹)، *کلیات*، تصحیح عباسعلی وفاپی، تهران، سخن.
- سیدای نسفی، میرعابد (۱۳۸۲)، *دیوان*، به اهتمام حسن رهبری، تهران، الهدی.
- شعاعی، حمید (۱۳۵۱)، *امثال شعر فارسی*، تهران، گوتنبرگ.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، *شاعر آینه‌ها*، تهران، آگه.
- شهریار، محمدحسین (۱۳۷۱)، *کلیات*، تهران، نگاه.
- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی (۱۳۸۳)، *دیوان*، تهران، علم.
- طغرل احرار، محمد نقیب (۱۳۳۴)، *دیوان طغرل احرار*، به اهتمام ملا احمد خان رونق، چاپ سنگی بخارا.
- کاظمی، محمد کاظم (۱۳۸۷)، *کلید در باز (رهیافت‌هایی در شعر بیدل)*، تهران، سوره مهر.
- کلیم کاشانی، ابوطالب (۱۳۸۷)، *دیوان کلیم کاشانی*، تصحیح حسین پرتو بیضایی، ویرایش سیدمحسن آثارجوی، تهران، سنایی.
- محمّدی برازجانی، محمود (۱۳۷۴)، *ارسال مثل یا امثال و حکم در شعر حافظ*، تهران، مفید.
- مزارعی، زهرا (۱۳۷۶)، *امثال سائر و پندهای موزون*، شیراز، لوکس.
- معلم دامغانی، علی (۱۳۸۶)، *رجعت سرخ ستاره*، تهران، سوره مهر.
- منصور مؤید، علیرضا (۱۳۷۳)، *ارسال مثل در شاهنامه فردوسی*، تهران، سروش.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۲۵۳۶)، *کلیات دیوان شمس تبریزی*، با مقدمه و تصحیح محمد عباسی، تهران، طلوع.